

مسئله زبان در افغانستان

افغانستان از لحاظ اقتصادي، فرهنگي، كشورپرست عقب نگه داشته شده كه ستم نيمه فيودالي با خصوصيات فرهنگي اش برآن مسلط است، همواره زير سلطه امپرياليزم خواه بصورت مستقيم ويا غير مستقيم بوده، چونكه نيمه فئودالي در شرايط كنوني ستون فقرات امپرياليزم است و هميشه بخاطر حفظ وموقعيت خود تعصبات (لساني، مذهبي، قومي...) در بين مردم رايج نموده و آنها را به جان يكديگر انداخته اند. خاصتا در مدت اين جنگ خانانه 14 ساله كه منافع ملي توده زحمتكش افغانستان بخاطر منافع امپرياليزم وسوسيال امپرياليزم تاراج شده ودنيروي وابسته به دو قدرت بزرگ (امپرياليزم وسوسيال امپرياليزم) از هفتم ثور 1357 به اينطرف بخاطر منافع اربابان خود در مقابل يكديگر صف آرائي نظامي نمودند. طبقه كارگر وتوده زحمتكش افغانستان كه از آگاهي طبقاتي خود برخوردار نبودند به راحتي خواست امپرياليزم در اين جنگ برآورده شد، در اين زمان نيروي انقلابي كاملا جديد ودرحالت نطفه اي زندگي را سيري مي نمودند، اين وضعيت نمي توانست توأم با اشتباهات وانحرافات نباشد، بدین ترتيب تشكيلات گوناگون به شكل هاي ميكانيكي آن بوجود آمد كه با نظريات و شعارهاي گوناگون از تئوري رويزونيستي سه جهاني گرفته تا انقلاب اسلامي عرض اندام نمود، اين خط مشي ها را ه بجاي نبرد و نمي توانست هم ببرد زيرا كه مغاير با اصول م. ل. ا. بوده و توأم با خطوط رويزونيستي واپورتونيستي در حركت بوده است.

وضعيت كنوني در افغانستان نه تنها دوران ضد انقلاب با رعد وبرق همراه داشته، بلكه ياس و نااميدي نسبت به جنبش انقلابي را با خود همراه دارد. با آنكه اختلاف مليت ها توسط نيروهاي ارتجاع داخل از يكطرف ونيروهاي ارتجاع خارج از سوي ديگر به شديد ترين وجهي دامن زده شده و مي شود، اما توده ها ي مردم به آينده روشن با صلح و صفا اميدوارند. اميد وارند به اينكه نيروي اپوزيسيون دولت (با ند اخوان) با آرامي تمام جاي دولت مزدور را گرفته و بهشت برين را براي شان مهيا سازد، در اين زد و بند دولت مزدور با نيروهاي مخالف مسئله اي زباني توسط نيروهاي ارتجاعي علم شده است، يكعده مي گویند كه زبان پشتو يگانه مانع رشد اقتصادي و فرهنگي كشور بوده و پشتون ها هميشه طبقه حاكم در افغانستان بوده اند فرصت آنست تا زبان دري كه داراي قدامت تاريخي است جايگاه زبان پشتو را گرفته وحتي پشتون ها بايد هميشه تابع زبان دري بوده و براي رشد فرهنگي و غناي فكري فقط از زبان دري استفاده كنند و دري زبان ها بايد قدرت حاكمه را در افغانستان در اختيار خود بگيرند. اينها عقب ماندگي اقتصادي و فرهنگي يك كشور را در نظام آن كشور بر رسي نمي كنند، بلكه از مساييل روپنائي آن شروع مي نمايند. عده اي ديگري چنين مطرح مي سازند كه افغانستان جاي پشتون ها است ديگر مليت ها "مهاجراني" اند كه از كشورهاي همسايه آمده اند يا بايد تابع پشتون ها باشند و يا اينكه واپس به كشورهاي قبلي بر گردند، به چنين افراد چه مي توان گفت جز خادم ارتجاع وامپرياليزم. بايد اين نكته را در نظر گرفت كه ضرورت مبادله اقتصادي مليت هاي مختلف را مجبور مي كند زبان را به منظور روابط عمومي بازرگاني مطالعه كنند.

زمانيكه سرمايه داري رشد نمايد و مبادله اقتصادي توسعه يابد اين ملزومات مبادله اقتصادي خود تعيين خواهد كرد كه دانستن چه زباني به سود اكثريت است، در آن وقت همان زبان را در روابط بازرگاني خود رعايت خواهند كرد. افغانستان كه كشورپرست عقب مانده چرا بايد كاري كرد كه با امتياز قايل شدن براي يك زبان جلو توسعه خود را بگيريم. اگر تامامي امتيازات محو شود، اگر تحميل هر زباني متوقف شود همه اي افراد جامعه ما از ازبك، هزاره، تركمن، تاجيك، پشتون... به سهولت و سرعت يا د مي گيرند كه يكديگر را درك كنند و هيچگاه از اين هراس نخواهند داشت كه در فلان بزرگداشت به زبان هاي مختلف سخنراني ها بگوش مي رسد، آنزمان سخنراني ها صرفا محدود به يك زبان نخواهند ماند. برخورد ليبرالها به مسئله زبان چنين است كه از يكطرف از دموكراسي و تساوي زبان ها صحبت مي كنند و از طرف ديگر بخاطر منافع امپرياليزم و ارتجاع تخم نفاق را كاشته و براي يك زبان ويك مليت خواهان امتياز اند، ما اعتقاد داريم كه مطلقا هيچ امتيازي براي يك زبان ويك مليت وجود ندارد، همه اي زبانها و مليت هاي افغانستان بايد از حقوق مساوي برخوردار باشند. امروز در افغانستان حل مسئله زمين وآب به نفع دهقانان در دستور روز قرار دارد. اصول انقلابي به ما مي آموزد كه محور زندگي سياسي افغانستان مسئله لساني نبوده، بلكه مسئله زمين است، به همين ترتيب با حل مسئله زمين يعني با از بين بردن بقايي فئودالي و دموكراسي نمودن كشور براي همه مليت ها "آزادي" امكان پذير است. زيرا كه پيشرفت وترقي در افغانستان را مسئله زمين حل مي كند نه مسئله لساني يا ملي، مسئله ملي ولساني تابع مسئله زمين است.

دامن زدن اختلافات لساني... هيچ مسئله اي را حل نخواهد كرد مگر اينكه شيوه ستمگري را به شيوه بجان هم انداختن مليت ها و حتي قتل عام شان بدل نمايد. وظيفه ايكه در برابر انقلابيون قرار دارد عبارت از تربيت سياسي طبقه كارگر و ساير زحمتكشان است وهران ولحظه براي تكامل سياسي آنان جدا فعاليت نموده و در باره هريك از مظاهر ستمگري تبليغ نمايد تا كارگران وهمه اي اقبشار زحمتكش را با مبارزه طبقاتي

آشنا ساخته و بدیشان پیامورد که بدون درهم شکستن ماشین دولتی هیچگونه برابری امکان پذیر نیست " برای اینکه معرفت کارگر معرفت حقیقتا طبقاتی باشد باید که طبیعت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی سیاسی مالک ، کشیش ، اعیان و دهقان ، دانشجو و ولگرد را روشن در نظر خود مجسم کند . جنبه های ضعف وقوت این ها را بشناسد ، بتواند به کنه آن جملات رایج و سفسطه های رنگارنگی که ، هر طبقه و هر قشر با آنها نیت خود پرستانه و " باطن " حقیقی خویش را می پویشاند پی ببرد ، بتواند تمیز دهد که کدام يك از موسسات و قوانین فلان یا به همان منافع را منعکس می سازد و همانا چگونه منعکس می سازد " (لنین - مجموعه آثار و مقالات - چه باید کرد صفحه 100) امتیاز قابل شدن به يك زبان و يك ملیت نه تنها زمینه را برای جدایی ملیت ها آماده می سازد ، بلکه زمینه را برای پراکندگی جنبش واحد کارگری مهیا می سازد . این افکار ناسیونال شتونیزم انشعاب را در صفوف کارگران بوجود آورده و آنها را برحسب ملیت ها به احزاب و اتحادیه های ملی منقسم می سازد .

نویسندگان انقلابی همیشه بطور دایم از حق تکلم بزبان مادری برای تعاململیت ها دفاع نموده ، اما آقای مایل هروی وانجمن " ادبا " ی مهاجرین در ایران به این نکته قناعت ندارند و این ها پافشاری روی " حقوق زبان دري " دارند و می خواهند که دري زبانها به طبقه حاکمه مبدل شوند درکشورهای عقب افتاده خرافات خرده بورژوازی دارای عمق و وسعت فراوان است ، دیدگاه خرده بورژوازی و بورژوازی است که دامنه دیدگاه ناسیونالیستی را وسعت داده و همیشه بخاطر حفظ بقای خویش تزییفات ناسیونالیستی را تبلیغ می نماید و همیشه می کوشد که يك ملیت را نسبت به ملیت دیگر یا يك زبان را نسبت به زبان دیگر برتر جلوه دهند چنانچه آقای هروی اعتقاد دارد که : " آنچه که واژگان زبان فارسی رفع نیاز های شهری و دیهیی را می کند ، دستگاه واژگان پشتو نخواهد توانست . " (نجیب مایل هروی - تاریخ و زبان در افغانستان - صفحه 102) .

" ازیک سو نیازهای اقتصادی و فرهنگی درافغانستان بوسیله زبان فارسی مرتفع می شود و از سوی دیگر واژگان زبان پشتو آنچه که باید ، ایجاد ارتباط میان افغانستان نمی کند . " (همانجا صفحه 109) این حرف بوج و میان تهی است که واژگان زبان پشتو نمی تواند رفع نیازمندی های شهری و دیهیی و ایجاد ارتباط میان افغانستان بکند ، زیرا که نیازمندی خود را مردم در هر منطقه فقط می توانند که با واژه و زبان همان منطقه مرتفع سازند نه با دیگر واژه و یا زبان و هرگاه درهرمنطقه ای که انسان قرار گیرد حسب احتیاجات آن منطقه ضرورت به فراگرفتن زبان همان منطقه می افتد زمانیکه در يك کشور سرمایه داری رشد نماید و یا در میان گذاشتن صنایع بزرگ از یکسو تغییر مسکن و از سوی دیگر حدت مبارزات طبقاتی ساختار ملیت را فرو می ریزد ، زیرا که توده زحمتکش روز بروز بطرف شهرها برای کار کشیده می شود و در ارتباط تنگاتنگی با ملیت های مختلف قرار می گیرد بهمین اساس است که این فرد نه با يك ملیت و با يك زبان بلکه با چند ملیت و چند زبان در تماس است .

طوریکه قبلا یاد آوری نمودیم هرگاه سرمایه داری رشد نماید روابط مبادله اقتصادی تعیین می کند که دانستن چه زبانی به نفع اکثریت است لذا انسان ها همان زبان را در روابط با زرگانی خود رعایت می نمایند . ماباید که زبان علمی بین المللی را فرا گیریم . زیرا که زبان علمی دنیا یکی است تمام لغات علمی در تمام این زبان ها بکار می رود در همه مشترک است و تمام ریشه لاتینی و یونانی دارد به همین خاطر است که هراکتشافی که در هر گوشه دنیا بعمل می آید فوراً در تمام جهان منتشر و فهمیده می شود برای اینکه این زبان را فراگیریم باید که خود را مانند ملل متحد بعنوان يك ملت متمدن مسلح کنیم . امروز هرکس می داند که " ترمومتر " یعنی درجه حرارت درآخر هر کلمه که " فون " اضافه شود مربوط به صدا است مانند تلفن ، میکروفون ، گرامافون و غیره و یا " فوتو " که مربوطه به نور است .

اما آقای مایل هروی می خواهد این را وانمود کند خداوند " ادبیات خالص " است بناء مدعی است " بجای آنکه بگویند " رئیس دانشگاه کابل دیروز دربرگرداشت جامی سخن گفت " مثلا می گویند " دکابل پوهنتون رئیس ...الخ " (مایل هروی - تاریخ و زبان در افغانستان صفحه 113) " اگر فارسی زبانان افغانستان در مقابل همچو کلمات پشتو و زبان های دیگر ایستادگی نکنند ، بدون شك نقش زبان آفرینی گونه فارسی دري به مخاطره می افتد " (همانجا صفحه 116)

یکی از اخلاق عمومی شتونیزم ها اینست که زبان خود را کامل تر از همه زبان ها می دانند اینها خود را گول می زنند ، هرچیز خود را از دیگران بالاتر می دانند حتی فکر می کنند که گوش های شان از گوش همه ای حیوانات بلند تراست . حقیقت مسلم اینست که احتیاج يك دري زبان بدون لغات علمی بین المللی (لغات خارجی) مرفوع نمی گردد بدون این لغات نمی توان يك زبان دري متمدن بوجود آورد .

خلاصه شتونیزم ها می خواهند این ملت را بی همه چیز کنند ، بعقیده شتونیزم ، دري هیچگاه لغات مشترک اروپائی و شرقی نباید داشته باشد ، پس چاره جزواژه بافی نیست ، در میان شتونیزم ها بازی با کلمات شروع می شود . علوم و فنون صنعتی مبدل به لغت گذاری می شود .

این نکته را باید بخاطر داشت که در دنیا هیچ نژاد ساده نیست و هیچ زبان جامد و مساوی حالت روز اولیه خود نمی باشد . پس باید که از تمام زبان ها استفاده نمود البته این نکته را باید بخاطر داشت کلماتی که ضروری است باید که زبان دري و پشتو ازان استفاده کنند

، کلماتی که غیر ضروری و نا هنجار هست استعمال آن در زبان ملت ما ممنوع است لذا به هر خارجی اجازه داده نمی شود که هرچه از زبان خارجی که می خواهد وارد زبان کند . اگر ما امروز کلمات عربی مانند کتاب ، قلم ، فهم ، حاضر ، لباس وغیره را از زبان دري بیرون کنیم بزرگترین خطا را مرتکب شده ایم ، زیرا هرچیزی که عوض اینها جایگزین کنیم برای همه ای افراد ناشناخته است . ما با خارج کردن این لغات ، ادبیات گذشته را برای خود نامفهوم می کنیم اینکه آقای هروی فارسی زبان ها را دعوت می کند تا که در مقابل تمامی زبانها قیام کنند از یکسو روحیه شتونبستی خود را بیان می کند و از سوی دیگر این مطلب را می رساند که از زندگی اجتماعی افغانستان زیاد فاصله دارد و هیچگاه تا بحال کوچکترین شناختی از جامعه بدست نیاورده است . مسئله اساسی برای نویسندگان درك این نکته است که در افغانستان مخاطبین شان چه کسانی اند و ادبیات باید در خدمت چه کسانی قرار گیرد .

مخاطبین ادبیات و هنر امروز ما دهقانان ، کارگران ، سربازان خلاصه توده های کاملاً بیسواد هستند و عده ای معدودی روشنفکران باسواد که وجود دارند اکثر شان بر تعصبات غوطه وراند و روحیه شتونیزم کاملاً آنها را احاطه نموده است . امروز باید به خلق خدمت کرد این نکته را همه کس در شعار قبول دارد . باید قبل از همه ببینیم به چه چیز آشنائی داریم به هرچیزی که آشنا نیستیم باید که کاملاً خود را برای آشنائی آن آماده سازیم نویسندگان و هنرمندان امروز ما هیچ آشنائی با جامعه ، یعنی وضعیت زندگی کارگران و دهقانان ندارند باید که قبل از همه جامعه را شناخت و از این طریق در پیوند با توده ها ی زحمتکش به زندگی آنها آشنا شد ، آنزمان است که هرگاه در باره کارگران بخواهیم چیزی بنویسیم فشار بورژوازی بیروکرات را افشاء خواهیم نمود و هرگاه درباره دهقانان بنویسیم خشونت ملاکین را بر ملا خواهیم ساخت . در اینجا منظور این نیست که باید نویسندگان و هنرمندان خود را از سایر معارف طبقات جدا کنند ، بلکه نکته مهم اینست که باید صریحاً بدانیم برای چه چیز اهمیت قابل شویم در غیر این صورت به زحمت می توانیم در آثار خود عصر حاضر و خلاقان آن یعنی توده های زحمتکش را منعکس کنیم . باید بکوشیم ادبیاتی خلق کنیم که از لحاظ محتوا ایدئولوژیکی غنی و از لحاظ کیفیت اخلاق عالی باشد و در غالبی ریخته شود که در نظر مردم آشنا باشد تا بتوانیم وظیفه ای آموزشی ادبیات را به نحو کامل قوام بخشیم . در مدت 14 سال جنگ خائنه در افغانستان اکثر نویسندگان را محیط ظلمانی ارتجاعی و سرمایه داری منحن بین المللی فاسد نموده و تفکر منحن را در مغز شان جایگزین نموده اند و برای اغفال خوانندگان مدعی اند که خداوند ادبیات " خالص " است لذا توده ها را باین ادعا اغفال نموده و خواسته های امپریالیزم ، مرتجعین منطقه و فیودالیزم را برآورده می سازد و در جهت تحکیم این اهداف شوم به دامن زدن تعصبات و شتونیزم ادبی مستحکم می شوند ، اینها استحصال ادبیات مترقی اند تمام پیوند های زبان بخش را در ادبیات مترقی چنین نویسندگانی بوجود آورده و میآورد . بنا براین ، وظیفه ای حتمی ماست که چنین شیوه های نادرست را مورد استفاده علمی قرار داده و تمام جنبه های ناسالم آنرا که در خدمت مرتجعین درآمده است توضیح دهیم .

در شرایط کنونی افغانستان ، نویسندگان به حقیقت زندگی توجهِ ندارند ، و این نکته را هم درك نکرده اند که اگر به حقیقت زندگی توجهِ داشته باشند ، هر طریقی را که انتخاب کنند ، خواه خالق تصورات بدیع باشند ، خواه تجسم نمونه های عالی یا غنا زبان ، به راه فرمالیزم کشیده می شود . به این نکته باید توجهِ داشت که هرگاه کار ادبی و هنری به هر صورت که باشد ، اگر با مبارزه سیاسی ارتباط نداشته باشد يك موضوع کاملاً

بوج و و بی معنی است . ما باید امروز در کشور خود کاری کنیم که ادبیات و هنر را به جزئی از مکانیزم عمومی انقلابی بدل نمائیم و آنگاه بصورت سلاح نیرومندی برای وحدت و آموزش توده ها برای کوبیدن و نابودی دشمن در آوریم . وظیفه نویسندگان و هنرمندان انقلابی اینست که درنده خوئی ، ستمگری و اکاذیب امپریالیستها و مرتجعین را افشاء نمایند . امروز در افغانستان به بسیاری از افکار و عقاید عقب مانده بر می خوریم ، این افکار و عقاید عقب مانده با سنگینی است بر دوش توده ها که در مبارزه برای آنها ایجاد زحمت می کند . بجای اینکه از منافع خود دفاع نمایند علیه منافع خود قیام می کنند و باسانی فریب و اکاذیب و سفسطه های مرتجعین وابسته به امپریالیزم را می خورند که جنگ 14 ساله افغانستان بیانگر این مدعا است که بخاطر منافع غارتگرانه امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم جنگیدند ، خانه خرابی و ویرانی را بار آوردند و حالا هم بخاطر منافع شان در حال مصالحه و بوجود آوردن دولت ائتلافی اند . ما باید با شکبائی این نقایص را از توده ها دور کنیم به آموزش و پرورش آنان به پردازیم و آنان را از طریق ادبیات و هنر انقلابی تجدید تربیت کنیم نه اینکه روحیه شتونبستی را در آنان زنده کنیم . ادبیات و هنر انقلابی است که روحیه ابتکار و خلاقیت را در توده ها زنده می نماید و علیه روحیه شتونیزم جدا مبارزه بر می خیزد تا اینکه توده ها دشمن و دوست خود را شناخته و با نیروهای انقلابی در صف واحدی قرار گرفته و بر دشمن ملت خود فایق آیند و از طریق ادبیات و هنر انقلابی است که انقلابیون می توانند در امر نجات ملی نقش ارزنده داشته باشند .

ادبیات و هنر انقلابی باید به آفرینش چهره های متنوع ارزندگی واقعی به پردازد و باید که در راه پیشبرد تاریخ توده ها را یاری کند . نویسندگان و هنرمندان انقلابی قدرت این را دارند که پدیده های روزانه را مجسم گردانند تضاد های درونی پدیده ها را بصورت تیپیک بیان کنند . هنرمند و نویسنده انقلابی همیشه آثاری را بوجود می آورد که برای بیداری توده ها مفید است ، توده ها را به شور و شوق می آورد و آنها را برای تغییر محیط زیست به وحدت فرا می خواند .

کسانی که خواهان آنند که زبان پشتو باید که از زبان دري تبعیت کند و جای صحبت کردن پشتو باید دري صحبت شود و برعکس کسانی که اعتقاد دارند که زبان پشتو نسبت به دیگر زبانها ارجحیت دارد و پیروان دیگر زبانها " مهاجر " اند لذا باید که همه جا و همه وقت زبان پشتو ترویج شود چنین نویسندگانی را چه می توان نامید جز عمال ارتجاع و امپریالیزم و آثار شان ، آثار ارتجاعي که در خدمت يك اقلیت ناچیز قرار گرفته است . اگر نویسندگان مسئولیت کامل خود را در قبال مردم حس کنند ، ادبیات را به حربه موثری برای آموزش توده ها و کادرها مبدل خواهند ساخت و در جستجوی راهی بر می آیند که ادبیات را با واقعیت و توده ها مربوط کنند .

نویسنده انقلابی مردم را راهنمایی نموده و در قدم های نخست او را همراهی می نماید ، او را آموزش می دهد که مستقیما و متکی بخود جلو برود و نویسنده ارتجاعي همواره شئونیزم ادبی را ترویج می نماید و تعصبات را در اذهان مردم زنده می کند ، مانع رشد و جلورفتن مردم می شوند و مردم را به عقب بر می گردانند .

امروز ادبیات توده ها فی نفسه مطرح نیست . ادبیاتی که خود را از وظایف سیاسی حاضر و از احتیاجات توده ها جدا کند ، توده ای و مورد قبول عامه نخواهد بود و رشد نخواهد کرد . لذا " هدف ادبیات خدمت به سیاست است . اگر از نظر پراتیک صحبت کنیم ، هدف ادبیات ، آنست که به تحصیل پیروزی سریع در نبرد و تولید کمک کند " لنین درباره ادبیات این نکته را روشن ساخته که " نویسندگان نمی توانند زندگی و مبارزه مردم را دقیقا توصیف کنند مگر آنکه سیاست ها را درک کنند . سیاست چیزی است که روش طبقات را طبق اوضاع مختلف شان ، طی یک دوره مشخص تاریخی تعیین میکند ، و خود را با نیازمندی های مردم تطبیق می دهد و فعالیت های مردم را توجیه می نماید . کیفیت هر فردی را وضع طبقه ای که فرد به آن وابسته است و سیاست اساسی مربوط به روش آن طبقه ، تعیین می کند .

یفت هر فردی تحت تاثیر چگونگی اجراء سیاست و اینکه هر سیاستی تا چه اندازه مستحسن است قرار دارد " . يك نویسنده زمانی میتواند مناسبات میان افراد ، فعالیت های ایدئولوژیک و سرنوشت شان ، مناسبات و مبارزات طبقات اجتماعی و در عین حال زندگی ، عادات ، فعالیت ها ی ایدئولوژیک هر طبقه را کاملا منعکس نماید که استنباط صحیح از سیاست داشته باشد .

زمانیکه نویسنده توده ها را به تغییر محیط زیست شان آموزش دهد آن زمان توده ها همگام با پیشوایان انقلابی خود در پی برانداختن مظالم اجتماعی و سرنگون ساختن طبقه حاکمه حق حاکمیت بر سرنوشت ملل را به ارمغان خواهند آورد .

هرگاه در افغانستان مسئله " آزادی ملیتها را با تغییرات اساسی اجتماعی جنبش آزادیبخش دموکراتیک مربوط نمائیم در اینصورت هیچگاه روی اصلاحات تکیه نخواهیم کرد ، بلکه این نکته را خاطر نشان خواهیم ساخت که " آزادی ملیتها " بادر نظر داشت منافع پرولتاریا و انقلاب دموکراتیک نوین و یا فشاری روی این انقلاب بمنظور دیکتاتوری پرولتاریا و سرانجام رسیدن به جامعه بدون طبقه امکان پذیر است . در حالیکه قیام فارسی زبانها علیه پشتون ها ویا برعکس فقط منافع طبقات حاکمه ارتجاعي (نیمه فئودالی و بورژوازی ، اریستوکرات ، روحانیت ...) را برحسب نیرو و نفوذ شان در بین ملیت های مختلف تحکیم می نماید .

زمانی حاکمیت بر سرنوشت ملل امکان پذیر است که ملل و توده های عقب مانده بطرف پرولتاریا جلب شوند و آنها را به مجرای مدنیت عالی بیاندازیم ، هرگاه ملیت ها ی عقب مانده وارد جریان تکامل فرهنگی همگانی شوند و به آنها کمک شود که هر ملیت خرد و کوچکی که در افغانستان وجود دارد ، از پوسته محدود ملیتی خود بیرون شوند در آن زمان وصول نعمات مدنیت عالی برای آنها تسهیل خواهد شد ، در حالیکه برتر شمردن يك ملیت نسبت به ملیت دیگر یا يك زبان نسبت به زبان دیگر ، ملیت ها را در پوسته تعصب آمیز ناسیونالیستی آن محدود می نماید و مانع ارتقاء آنها به مدارج عالی فرهنگی می شود .

در اینجا است که طرح مبارزه طبقاتی نیاز مبرم هر جامعه است ، این خواست و وظیفه ماست که راه رهایی زحمتکشان را از بردگی معنوی به ایشان نشان دهیم ، باید که توده ها این نکته را درک کنند ، تا زمانیکه مالکیت خصوصی وجود داشته باشد و طبقه حاکمه مستملک بر مسند قدرت تکیه دارند و تا زمانیکه پرولتاریا قدرت سیاسی را کسب نکند شعار برابری شعار بوج بورژوازی و فقط جهت تحمیق توده ها بکار برده می شود .

وظیفه ماست تا زمانیکه مالکیت خصوصی را نه در يك کشور ، بلکه در جهان از بین نبریم ، انقلاب را تحت رهبری پرولتاریا پی گیری کنیم . لذا در شرایط کنونی هم پیوستگی پرولتاریا علیه دشمن مشترک شان مطرح است نه جدائی شان . پرولتاریای جهان باید که بصورت يك ارتش واحد تحت لوای انترناسیونالیزم پرولتری علیه امپریالیزم مبارزه کنند .

در افغانستان هم تا زمانیکه طبقات مستملک طبقه حاکمه را تشکیل دهد ، این طبقه حاکمه از هر ملیتی و زبانی که باشد وظیفه نیروهای انقلابی است که پرولتاریا و همه اقشار زحمتکش را در زیر لوای حزب آهنین طبقه کارگر بمنظور درهم شکستن قدرت حاکمه و ایجاد نظم نوین جلب نماید

ماکوشش می کنیم که حق استفاده از زبان مادری برای همه ای ملیت ها تحصیل نمائیم تا ملیت ها برسرنوشت خود حاکمیت داشته باشند
واینرا فقط ازراه مبارزه طبقاتی تحت رهبری پرولتاریا ی آگاه می توان بدست آورد ، تا زمانیکه نیروی ارتجاعی وابسته به امپریالیزم در مسند قدرت
باشد هیچ ملیتی به آزادی واقعی دست نخواهد یافت .

لهیب

15 حوت 1370